

دوفصلنامه علمی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال شانزدهم / دوره جدید / شماره ۵۵ / بهار و تابستان ۱۴۰۰
صص ۱۳۲-۱۴۲ (مقاله پژوهشی)

مالک و وارث دیه مقتول

از دیدگاه فقهای مذاهب خمس

• فرزاد پارسا

دانشیار دانشگاه کردستان (نویسنده مسئول)

f.parsa@uok.ac.ir

• حسن رحیمی

کارشناس ارشد فقه شافعی

h.rahimi382@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۵/۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۵

چکیده

دیه مالی است که در صورت قتل شخص و عدم وجود مجازات و به عنوان بدل نفس، پرداخت آن لازم می‌شود. بدیهی است که مقتول امکان استفاده از دیه را نداشته و در عین حال نمی‌توان دیه را بدون مالک دانسته و آن را به حال خود رها کرد. به همین دلیل علما در مورد مالک و وارث دیه اختلاف دارند. برخی بر این اعتقادند که می‌توان آن را در ردیف اموال متوفا و ماترک وی محسوب کرد و برخی دیگر عقیده بر این دارند که مستقیماً باید آن را به ورثه مقتول انتقال داد و برخی تفصیلات دیگری را مطرح ساخته‌اند. پذیرش هر کدام از این اقوال، توابع و آثار خاصی را به دنبال دارد. جمهور فقها با استدلال به برخی ادله نقلی و اینکه دیه بدل نفس مقتول است آن را در شمار ماترک وی لحاظ کرده‌اند. در مقابل گروهی با این استدلال که دیه بعد از فوت شخص واجب شده و در نتیجه، شخص اهلیت تملک بر اموال را از دست خواهد داد، معتقد به انتقال مستقیم دیه به ورثه هستند و برخی دیگر رأی به اخراج بخشی از افراد از شمار وارثان دیه داده‌اند. ترجیح این پژوهش بعد از مقایسه ادله و دیدگاههای مذکور در این باب، مالک دانستن مقتول بر دیه و در نتیجه ماترک و میراث بودن دیه است.

کلیدواژه‌ها: دیه، مقتول، مالک، وارث، ماترک، فقه مذاهب خمس.



مقدمه

وقتی انسانی از دنیا می‌رود یا به قتل می‌رسد، اموال وی که در زمان حیات در مالکیت داشته و در اصطلاح ماترک نام نهاده شده است، به صورت ارث و بر اساس قواعد و ضوابط نظام توریثی حاکم، در میان وراثت تقسیم می‌شود. وراثت احتمالی و سهم الارث آنان در نظامهای توریثی متفاوت و خارج از بحث این پژوهش است. اموالی که متوفا یا مقتول در زمان حیات خود به صورت یقینی در تملک داشته است، ماترک وی محسوب می‌شود، اما اموالی که مالکیت شخص بر آنها دارای معارض است، احتسابشان در ماترک منوط به رفع معارض و خواهان است. اموالی هم وجود دارند که سبب آنها در زمان حیات شخص ایجاد می‌شوند، اما نتیجه آن، یعنی مالکیت شخص بر آن و قبض آن توسط وی، در زمان حیات رخ نداده و شرایط تملک آنها بعد از وفات وی فراهم می‌شود. ماترک بودن این اموال به علت ایجاد سبب مالکیت آن در زمان حیات متوفا، گرچه به نظر مبرهن و خالی از اشکال است، اما بحث در باب آن در این پژوهش موضوعیت ندارد. نکته قابل ذکر اینکه، ماترک بودن این اموال، زمینه را برای استیفای دیون متوفا از آنها فراهم می‌سازد، و در غیر این صورت امکان استیفا وجود ندارد.

وقتی شخصی به قتل می‌رسد، در صورت عدم وجود قصاص - در قتل غیر عمد - یا عفو از قصاص و یا عدم امکان حکم به قصاص به دلیل وجود یک مانع - در قتل عمد - پرداخت دیه لازم می‌شود. دیه در لغت به معنی حقی است که برای مقتول در نظر گرفته می‌شود. اصل آن از «ودیتنه و دیا» مشتق شده و جمع آن دیات و «هائ» در آن، عوض از واو است^۱ و جرجانی و فیومی آن را «اعطای مال بدل نفس» تعریف کرده‌اند^۲. نجفی از فقهای شیعه دیه قتل را «عوض رقبه مقتول»^۳ و در جایی دیگر آن را «عوض و قیمت نفس مجنی علیه» معرفی می‌کند^۴ و

بحرالعلوم دیه را «بدل النفس المضمونة علی من أتلّفها»^۵ عنوان داشته است. احناف دیه را صرفاً بدل نفس معرفی کرده و در جنایات وارده بر اعضای بدن واژه «ارش» را به کار برده‌اند^۶ و مالکیه آن را «مالی که بر اثر قتل انسانی آزاد در عوض خورش واجب می‌شود» دانسته‌اند^۷. شافعیه دیه را «مال واجب در جنایت بر شخص آزاد در نفس و غیر نفس»^۸ و حنابله آن را به معنی «پرداخت مال واجب به مقتول یا ولی مقتول به سبب جنایت» تعریف کرده‌اند^۹. با توجه به تعاریف سابق، دیه قتل، بدل نفس مقتول بوده و به سبب جنایت قتل وی، پرداخت این مال لازم شده است و نیز این نکته قابل برداشت است که دیه چون بدل نفس و محصول جنایت بر نفس است، لذا پرداخت آن بعد از مرگ مجنی علیه لازم می‌شود.

در حوزه این پژوهش سوابقی وجود دارد، از جمله: پایان‌نامه کارشناسی ارشد با موضوع «بررسی ارث دیه در حقوق ایران» نوشته آزاده فلاح تحت راهنمایی: مسعود البرزی و مشاوره: علیرضا رجب‌زاده در دانشکده علوم انسانی از مؤسسه آموزش عالی غیرانتفاعی کار که در سال ۱۳۹۲ نوشته شده است. نویسنده در این پایان‌نامه موضوع را صرفاً از نگاه حقوقی بررسی کرده است. هم‌چنین مقاله‌ای با عنوان «ارث دیه» نوشته محسن اینزانلو و عباس میرشکاری موجود است که در تابستان ۱۳۸۹ در شماره دو فصلنامه حقوق، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. در این نوشته موضوع مورد پژوهش از منظر فقه امامیه و قانون مدنی بحث شده است.

با توجه به مطالب پیش‌گفته، سؤال موضوع پژوهش، این است که چون دیه بدل نفس مقتول است، مقتول را می‌توان مالک دیه دانست تا در نتیجه دیه در شمار اموال مقتول احتساب شده و در نهایت از طریق ارث به وراث

۵. بلغة الفقیه، ج ۴، ص ۹۱.

۶. البحر الرائق، ج ۸، ص ۳۷۳.

۷. کفایة الطالب الربانی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۸. مغنی المحتاج، ج ۴، ص ۵۳.

۹. الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۱۹۹؛ کشاف القناع،

ج ۶، ص ۵.

۱. الصحاح، ج ۶، ص ۲۵۲۱؛ القاموس المحیط، ج ۱، ص ۱۳۴۲.

۲. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۵۴؛ التعریفات، ج ۱، ص ۱۴۲.

۳. جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۹۸.

۴. همان، ج ۲۸، ص ۲۹۲.





منتقل شود؟ یا اینکه با توجه به عدم اهلیت مقتول جهت تملک اموال و حصول دیه بعد از مرگ مقتول، دیه مال مقتول نبوده و بلکه به صورت مستقیم به وراث منتقل می‌شود؟ هر کدام از این احتمالات احکام و آثار فقهی خاص خود را به دنبال دارد. روش گردآوری اطلاعات در این پژوهش کتابخانه‌ای و اسنادی و روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی از نوع تحلیل محتوا، است. مطالب گردآوری شده و در یک فرآیند منطقی با مقارنه و تطبیق آراء و بیان نظرات گوناگون پیرامون موضوع، ذکر و نقد و بررسی می‌شود. تجزیه و تحلیل مطالب به روش کیفی و با استفاده از موازین و ضوابط فقهی خواهد بود.

دیدگاه فقها در باب مالکیت دیه مقتول

فقهای مذاهب خمس در جواب سؤال این پژوهش چنین اظهار نظر کرده‌اند:

۱) دیدگاه فقهای شیعه

گروهی از فقهای شیعه دیه مقتول را ارث دانسته و معتقدند حسب فرائض معین شده در شریعت میان ورثه او تقسیم می‌شود و زوجین هم از یکدیگر دیه را به ارث می‌برند، اما معتقدند به «إخوة و اخوات لأُم و دایبها و خاله‌ها» چیزی از این دیه داده نمی‌شود.^{۱۰} صاحب جواهر هم می‌گوید دیه را خویشان نسبی و سببی به ارث می‌برند، خواه دیه عمد باشد یا دیه خطا. وی این بحث را محل اجماع دانسته و معتقد است اختلافی در این باره نیست، اما معتقد است که خویشان منتسب از طریق مادر، در فقه شیعه محل اختلاف هستند و رأی مشهور عدم ارث بردن آنان است.^{۱۱} وی روایات منقول در باب عدم توریث زوجین از دیه هم را حمل بر ضعف یا تقیه و یا موارد دیگری کرده است.^{۱۲} شیخ طوسی هم چنین رأی را دارد و می‌گوید: جز إخوة و أخوات مادری، یا دیگر خویشان مادری، جمیع ورثه که وارث مال هستند، از دیه هم ارث

می‌برند. زوجین نیز از دیه ارث می‌برند. نیز والدین و همه اولاد صلبی و اولاد اولاد و پایین‌تر، به ترتیب میراث و حسب قاعده «للذکر مثل حظ الانثیین» از آن سهم می‌برند. از خویشان پدری تنها ذکور از دیه سهم الارث می‌برند. اما اگر تنها وارثان شخص، خویشان اناث پدری یا خویشان مادری بودند، دیه به بیت‌المال می‌رسد.^{۱۳} اما در کتاب الخلاف بعد از بیان این نکته که «جمیع فقها معتقدند که دیه به صورت ارث به جمیع وراث از جمله زوج و زوجه می‌رسد» می‌گوید: در این خصوص از علی (ع) دو روایت وجود دارد: روایت نخست: همه وراث و از جمله زوج و زوجه دیه را به ارث می‌برند و این قول صحیح است. شیخ در ادامه دلیل قول صحیح را دو چیز دانسته است: ۱- اجماع علمای شیعه؛ ۲- از عمر بن خطاب نقل است که در مورد ماجرای قضای قضاوت کرد و گفت: «لا ترث الزوجة من دية زوجها.» تا اینکه وی از صحابه سؤال کرد و ضحاک بن سفیان گفت: «إن النبی (ص) کتب الینا بأن نورث إمرأة أشیم الضبابی من دية زوجها فورثها فرجع عمر عن ذلك و ورثها»^{۱۴}. ایشان در جایی دیگر استناد به آیه «وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَأً فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَىٰ أَهْلِهِ»^{۱۵} کرده و دیه را برای وارثان ثابت کرده و می‌فرماید: «و الأهل عبارة عن جمیع هولاء»^{۱۶}. روایت دوم: دیه از آن عصبه است و کسانی چون زوج و زوجه و أخت که عاقله نیستند، از دیه ارث نمی‌برند.^{۱۷} وی در ادامه اظهار داشته است که دیون و وصایای مقتول از دیه‌اش قابل پرداخت و استیفاست و این قول عامه فقها است.^{۱۸}

حسب این دیدگاه، می‌توان چنین برداشت کرد که از منظر ایشان دیه مقتول مال اوست، به همین دلیل دیون و وصایای وی از آن قابل پرداخت است و به استناد همین مالکیت مقتول، بعد از وی به طریق ارث به وراث منتقل می‌شود. محقق حلی در تأیید این بحث می‌فرماید:

۱۳. النهاية، ص ۲۷۷.

۱۴. الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۵.

۱۵. نساء، ۹۲.

۱۶. المبسوط، طوسی، ج ۷، ص ۵۴.

۱۷. الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۵؛ النهاية، ص ۶۷۲.

۱۸. الخلاف، ج ۴، ص ۱۱۵.

۱۰. المقنعة، ص ۷۰۲؛ فقه الرضا، ص ۲۹۰؛ المهذب، ج ۲، ص ۱۶۳؛

تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۶۸.

۱۱. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۴۶.

۱۲. رک: همان، ج ۳۹، ص ۴۷.

دیه شبیه اموال میت است، لذا دیونش از آن پرداخت شده و وصایایش از آن اجرا می‌شود.^{۱۹} ایشان در ادامه در خصوص وارثان دیه گفته‌اند: خویشان مؤنث و مذکر از طرف پدر و نیز زوج و زوجه از دیه ارث می‌برند، اما خویشان از طرف مادر ارث نمی‌برند. وی در ادامه قول دیگری در این خصوص نقل کرده که می‌گوید: هر کس وارث مال باشد، وارث دیه نیز هست.^{۲۰} حسب این دیدگاه دوم خویشان مادری هم در صورتی که وارث مال باشند، وارث دیه نیز هستند. پس این قول همان روایت نخست از علی بن ابی طالب (ع) است. ایشان در جای دیگری گفته‌اند: دیه در حکم مال مقتول است و دیون و وصایای وی از آن قابل پرداخت و تنفیذ است. خویشان نسبی و سببی همه وارث دیه خواهند بود، اما موضوع ارث بردن خویشان مادری محل خلاف است.^{۲۱}

علاوه بر تفصیلات سابق، فقهای شیعه به روایات و ادله زیر هم استناد کرده‌اند:

۱- در صحیح ابن سنان آمده است: «قضی أمير المؤمنين (ع) أن الدیة یرثها الورثة الاخوانة و الأخوات من الأم، فإنهم لا یرثون من الدیة شیئاً»^{۲۲}

۲- «سألت أبا الحسن الرضا (ع) عن رجل قتل و علیه دین و أخذ اهله الدیة من قاتله، أعلیهم أن یقضوا الدین؟ قال: نعم، قلت: و هو لم یتک شیئاً. قال: أما إذا أخذوا الدیة فعلیهم أن یقضوا الدین»^{۲۳}

۳- «فی خبر یحیی الأزرق عن أبی الحسن (ع) فی رجل قتل و علیه دین و لم یتک مالا و أخذ اهله الدیة من قاتله أعلیهم أن یقضوا دینه؟ قال: نعم. قلت: هو لم یتک شیئاً. قال: إنما أخذوا الدیة فعلیهم أن یقضوا دینه»^{۲۴}

۴- «روی أبو بصیر عن أبی الحسن موسی بن جعفر (ع) قال: قلت: فإن هو قتل عمدا و صالح أولیاءه قاتله علی الدیة، فعلی من الدین علی أولیائه من الدیة أو علی إمام

المسلمین؟ فقال: بل یؤدوا دینه من دیته التی صالح علیها أولیاءه فإنه أحق بدیته من غیره»^{۲۵}

۵- اگر مقتول در زمان حیات خود دچار قتل می‌شد، این افراد عاقله او نمی‌شدند، لذا از دیه سهم نخواهند برد.^{۲۶}

۶- گرچه مالکیت بر دیه و استحقاق ارث آن به بعد از مرگ به تأخیر افتاده است، اما دیه در شمار ماترک است و دیون از اصل آن و وصایا از یک سوم آن قابل پرداخت و استیفا است، زیرا سبب استحقاق آن به زمان حیات مقتول برمی‌گردد، آن‌چنان‌که اگر وی در زمان حیاتش دامی می‌نهاد و بعد از مرگش صید در آن قرار بگیرد، به وی تعلق دارد. نیز دیه عوض نفس مملوک مقتول است، لذا به مانند مالکیتش بر بدل تالف در ضمان، مالک آن هم خواهد بود.^{۲۷}

در مورد ارث بردن شخص قاتل، فقهای شیعه معتقدند که قاتل عمد از ترکه و دیه چیزی به ارث نمی‌برد، اما در مورد قاتل خطا، این قتل را مانع ارث ندانسته‌اند. در مورد قتل شبه عمد دو دیدگاه وجود دارد. برخی گفته‌اند از ترکه ارث می‌برد، اما از دیه سهم ندارد. برخی دیگر معتقدند از دیه هم سهم می‌برد.^{۲۸}

۲ دیدگاه احناف

دیه مقتول از نظر احناف، میراث وی برای جمیع ورثه‌اش است.^{۲۹} محمد بن حسن نیز از عامر شعبی از علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت نقل کرده که این بزرگواران هم در این مسئله حکم داده‌اند که جز قاتل، دیگر وارثان دیه را هم به ارث می‌برند و دیه به مانند دیگر اموال- ماترک مقتول محسوب شده و- به ارث برده می‌شود و فقط قاتل از دریافت آن محروم می‌شود.^{۳۰} شیبانی بعد از ذکر روایت ضحاک در الموطأ می‌گوید:

۲۵. همان‌جا.

۲۶. المقنعة، ج ۲، ص ۷۰۲؛ فقه الرضا، ص ۲۹۰؛ المهذب، ج ۲، ص ۱۶۳.

۲۷. بلغة الفقیه، ج ۴، ص ۹۱.

۲۸. الخلاف، ج ۴، ص ۳۹۶.

۲۹. الاصل، ج ۶، ص ۵۸۵؛ شرح مختصر الطحاوی، ج ۴، ص ۷۳؛ المبسوط، سرخسی، ج ۳۰، ص ۴۹؛ المجوهرة النيرة علی مختصر القدری، ج ۴، ص ۴۸۲.

۳۰. الاصل، ج ۶، صص ۶-۷.

۱۹. المختصر النافع، ص ۲۵۷.

۲۰. همان‌جا.

۲۱. شرائع الاسلام، ج ۴، ص ۸۱۶؛ رک: إرشاد الاذهان، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲۲. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۴۶.

۲۳. همان، ج ۲۸، ص ۲۹۲.

۲۴. همان‌جا.





«ما همین رأی را داریم و معتقدیم که هر وارثی در دیه و حق قصاص سهم دارد، خواه این وارث زن، زوجه و یا کس دیگری باشد و این قول ابوحنیفه و عامه فقهای ماست»^{۳۱}» استدلال احناف به ادله زیر است:

۱- سرخسی می گوید: استدلال ما به حدیث ضحاک است که در آن آمده است که شیبان کلابی گفت: «أَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ أُورِثَ امْرَأَةً أَشِيمَ الصَّبَّابِي مِنْ عَقْلِ زَوْجِهَا أَشِيمَ»^{۳۲}» شیبانی در بحث مشابهی نقل کرده که عمر بن خطاب نمی خواست سهم الارث زن را از دیه شوهرش بدهد تا اینکه ضحاک بن سفیان شهادت داد که وی نامه ای از رسول خدا (ص) دریافت کرده مبنی بر اینکه سهم الارث زن اشیم صبابی را از دیه اشیم بدهد و عمر بن خطاب هم سخن او را پذیرفت^{۳۳}.

۲- از علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود: «إذا أوصى الرجل بثلث ماله دخلت ديته في تلك الوصية»^{۳۴}.

۳- محمد بن حسن شیبانی می گوید: «به ما نقل شده که علی بن ابی طالب دیه را بر وارثان تقسیم می کرد»^{۳۵}.

۴- در روایتی منقول از یوسف از پدرش از ابوحنیفه از حماد از ابراهیم نقل است: «لكل وارث في الدم نصيب»^{۳۶}» روایات فوق به روشنی بیان گر این هستند که دیه در شمار ماترک و ملک مقتول است و زوجه و دیگر وارثان بر اساس سهم الارث خود از اموال و دیه مقتول ارث می برند و وصایای مقتول از محل دیه قابل پرداخت است.

۵- دیه مال میت است، لذا دیونش از آن پرداخت شده و وصایایش از آن تنفیذ می گردد و کسانی که سایر اموالش را به ارث می برند، دیه او را هم به ارث می برند و استحقاق میراث به اعتبار زوجیت قائم تا زمان مرگ و پایان یافته با مرگ است، نه زوجیت قائم در زمان حال؛ و دیه نیز از این حیث به منزله سایر اموال شخص است^{۳۷}.

۳ دیدگاه مالکیه

از نظر مالکیه دیه به مانند اموال مقتول از او به ارث برده می شود و وراثت همه جز قاتل، از او ارث می برند^{۳۸}. قاضی عبدالوهاب از بزرگان مالکیه می گوید: دیه خواه در اثر قتل خطا یا عمد، به مانند ترکه موروث است، زیرا دیه مال مقتول است، چه بدل نفس اوست و دیونش از آن پرداخت شده و وصایایش از آن تنفیذ می گردد^{۳۹}. ابن قطن، فقیه مالکی هم دیه را میراث مقتول دانسته و می گوید: دیه بر اساس کتاب خدا در میان زنان و مردان وارث تقسیم می شود و من در این باره مخالفی سراغ ندارم و مورد اجماع صحابه و تابعین و سایر فقهای مسلمان است^{۴۰}. نمری نیز می گوید: علما اتفاق نظر دارند که دیه خطا به مانند سایر اموال مقتول به ورثه- ذوی الفروض و عصبه- می رسد^{۴۱}. استدلال مالکیه به ادله زیر است:

۱- در کتاب الموطأ- روایت محمد بن حسن شیبانی- در باب «الرجل يرث من دية امرأته والمرأة ترث من دية زوجها» این روایت ذکر شده است: «أخبرنا مالك أخبرنا ابن شهاب أن عمر بن الخطاب نشد الناس بئني: من كان عنده علم في الدية أن يخبرني به فقام الضحاک بن سفیان فقال: كتب إلى رسول الله (ص) في أشيم الصبابي أن ورث امرأته من دية. فقال عمر: ادخل الخباء حتى أتيتك فلما نزل أخبره الضحاک بن سفیان بذلك فقضى به عمر بن الخطاب»^{۴۲}.

۲- از جمله قواعد و اصول فقه مالکی، قاعده «إعطاء الموجود حكم المعدوم، أو المعدوم حكم الموجود» است. بر اساس بخش دوم این قاعده، مالکیت مقتول بر دیه قبل از ازهاق روح مقدر شده تا در نتیجه بتوان آن را از مقتول به ارث برد، زیرا دیه به سبب ازهاق روح واجب شده است و محل- یعنی شخص مقتول- در این هنگام- در زمان قتل- قابلیت و اهلیت تملک مال را ندارد و در زمان حیات خود هم مالک این دیه نبوده است. لذا از نظر

۳۸. التوضیح، ج ۸، صص ۱۸۱ و ۱۶۶.

۳۹. المعونة، ص ۱۳۵۴.

۴۰. الإقناع فی مسائل الإجماع، ج ۲، ص ۲۸۲.

۴۱. الاستنکار، ج ۱، ص ۵۰۷۹.

۴۲. الموطأ، ج ۳، صص ۲۰-۱۹.

۳۱. الموطأ، ج ۳، ص ۲۰.

۳۲. المبسوط، سرخسی، ج ۳۰، ص ۴۹.

۳۳. الاصل، ج ۲، ص ۲۴۷.

۳۴. همان، ج ۶، ص ۵۸۵.

۳۵. همان جا.

۳۶. الآثار، ص ۱۶۱؛ الاصل، ج ۶، ص ۵۸۵.

۳۷. المبسوط، سرخسی، ج ۳۰، ص ۴۹؛ شرح مختصر الطحاوی، ج ۴،

ص ۷۳.

مالکيه اين موضوع داراي تعارض است، چه لازمه ارث بردن از مال شخص متوفا، تملك قبلي متوفا بر آن است، حال آنکه ديه قبلاً ملک متوفا نبوده، بلکه به سبب ازهاق روح وی حادث شده است. پس جهت دفع اين تعارض، برای مقتول حیات تقدیری در یک زمان جداگانه در نظر گرفته اند. در نتیجه ديه ابتدا در این حیات تقدیری مقتول، به مالکیت مقتول درآمده و به تبع استقرار مالکیت برای وی، امکان توريث این مال به ورثه فراهم می شود.^{۴۳}

۴ دیدگاه شافعيه

شافعی می گویند: «تا جایی که من می دانم مسلمانان اتفاق نظر دارند که ديه موروث است، آن چنان که مال به ارث برده می شود».^{۴۴} ماوردی با نقل همین کلام از شافعی، کلام ایشان را حمل بر متفق بودن موضوع کرده است.^{۴۵} ابواسحاق شیرازی می گوید: دین مقتول و وصایای وی از ديه پرداخت و تنفيذ می شود.^{۴۶} ابن منذر می گوید: از علی بن ابی طالب روایت کرده ام که گفت: «تقسم الدية علی ما یقسم علیه الميراث» و این قول طاووس و شعبي و عمر بن عبدالعزیز و نخعی و زهری و شافعی است و گروهی از علما هم گفته اند ديه بر اساس فرائض الهی تقسیم می شود و من هم به همین رأی قائل هستم. وی در ادامه می گوید: غالب علما معتقدند که ديه در شمار ماترک میت است و دیونش از آن پرداخت شده و وصایایش از آن تنفيذ گشته و مازاد بر دیون و وصایا در میان همه وراث و بر اساس کتاب خدا تقسیم می شود.^{۴۷}

شافعيه در تأييد رأی خود به ادله زیر استناد کرده اند:

۱- سفیان بن حسین از زهری از سعید بن مسیب روایت کرده است که مردی به خطا کشته شد و عمر حکم به پرداخت ديه بر عاقله قاتل کرد. زن مقتول نزد عمر به درخواست سهم خود از ديه شوهر آمد و عمر به وی گفت: «لا أعلم لك شيئا، إنما الدية للعصبة الذين يعقلون عنه.» پس ضحاک بن سفیان کلابی برخاست و گفت: «رسول

خدا(ص) در نامه ای به من امر کردند از ديه أشيم ضبابی سهم الارث زنش را بدهم.» پس عمر نیز سهم آن زن را داد.^{۴۸}

۲- از عکرمه نقل است که وی از عبدالله بن عباس روایت کرده که پیامبر(ص) فرمودند: «المرأة ترث من مال زوجها و عقله و يرث هو من مالها و عقلها».^{۴۹}

۳- عمرو بن شعيب از پدرش از جدش نقل کرده که قضاوت رسول خدا(ص) بر این بود که ديه بر اساس سهم ورثه در میان آنان تقسیم می شود.^{۵۰}

۴- شعبي روایت کرده است: «أن النبي(ص) ورث امرأة من دية زوجها، و ورث زوجها من دية امرأته».^{۵۱}

۵- ديه مالی است که وارثان از طریق مقتول مالک آن می شوند، لذا به مانند سایر اموال مقتول، دین و وصایای مقتول از ديه هم قابل استيفا و پرداخت است.^{۵۲}

۵ دیدگاه حنابله

این قدامه، فقيه مشهور حنبلی این مسئله را به تفصیل مورد بحث قرار داده و می گوید: ديه مقتول به مانند دیگر اموالش، ميراث وی محسوب می شود. اما در مورد آن اختلاف وجود دارد، زیرا از علی بن ابی طالب نقل است که وی ديه را ميراث مقتول دانسته و در روایت دیگری آمده که وی معتقد است فقط عصبه مقتول که عاقله او هستند، وارث ديه می باشند. عمر بن خطاب نیز ابتدا چنین دیدگاهی داشت، اما وقتی به وی خبر دادند پیامبر(ص) به زوجه از ديه شوهرش ارث داده اند، از این قول خود رجوع کرد. ابن قدامه در ادامه ماجرای عمر و ضحاک کلابی و روایت وارده در مورد اشیم را ذکر کرده و می گوید: احمد از عمرو بن شعيب از پدرش از جدش نقل کرده است: «أن النبي(ص) قضی أن العقل ميراث بين ورثة القتيل علی فرائضهم.» نیز از عبدالله بن عباس نقل کرده است که رسول خدا(ص) فرمود: «المرأة ترث من مال زوجها و عقله و يرث هو من مالها و عقلها ما لم یقتل واحد

۴۸. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، صص ۹۹-۱۰۰؛ بحر المذهب، ج ۱۲، ص ۹۱.

۴۹. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰؛ بحر المذهب، ج ۱۲، ص ۹۱.

۵۰. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰؛ المجموع، ج ۱۸، ص ۴۴۰.

۵۱. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۱۰۰.

۵۲. المهذب فی فقه الإمام الشافعی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۴۳. الفروق، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴۴. الأم، ج ۶، ص ۱۲.

۴۵. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۹.

۴۶. المهذب فی فقه الإمام الشافعی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۴۷. الإشراف علی مذاهب العلماء، ج ۴، ص ۳۶۴.





منها صاحبها» و اما در اسناد این حدیث شخص مجهولی وجود دارد. هم چنین ابراهیم می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «الدية على الميراث و العقل على العصابة.» ابن قدامه در ادامه ضمن بیان قول ابوثور، می گوید: از احمد نیز چنین رأیی نقل شده است. خرقی نیز در مسئله «شخصی که وصیت به ثلث اموالش برای شخصی کرده و سپس به قتل رسیده و دیه اش اخذ شده» نقل کرده که یکی از دو روایت منقول از احمد این است که یک سوم از دیه نیز به موصی له داده می شود. اما در روایت دیگری از وی نقل است که از دیه چیزی به موصی له داده نمی شود. ابن قدامه مبنای این اختلاف را چنین تبیین می کند: مبنای این اختلاف بر این است که دیه ملک میت می باشد، یا اینکه از ابتدا ملک وارث است؟ در این باره دو روایت وجود دارد: نخست: دیه ملک مقتول است، زیرا بدل نفس اوست، پس بدل نفسش هم برای اوست، آن چنان که دیه اعضای مقطوعش هم در زمان حیاتش به او داده می شود. هم چنین اگر مقتول بعد از دریافت جراحت و قبل از وفات، قاتل را از دیه عفو کند، این عفو او صحیح است، اما حق اسقاط ورثه را ندارد. نیز دیه یک مال موروث است، پس به مانند سایر اموالش است. روایت دوم: دیه از ابتدا ملک وارث می شود، زیرا زمان استحقاق دریافت دیه بعد از مرگ مقتول است، اما اموال و مالکیت ثابت شده میت، بعد از مرگش زائل می شود و میت دیگر اهلیت مالکیت نخواهد داشت. پس مالکیت بر دیه از همان آغاز برای ورثه ثابت می شود. ابن قدامه در ادامه می گوید: همه متفق هستند که اگر دیه قبل از تجهیز میت دریافت شود، هزینه تجهیز وی از دیه داده می شود، زیرا اگر میت فقیر باشد، تجهیز وی بر کسانی واجب است که نفقه اش بر عهده آنان بوده است. پس اولی این است که هزینه تجهیز از دیه پرداخت شود.^{۵۳}

آن چنان که در قول صاحب جواهر آمد، در فقه شیعه دیه را خویشان نسبی و سببی به ارث می برند، خواه دیه عمد باشد یا دیه خطا. وی این بحث را محل اجماع اعلام کرده و معتقد است اختلافی در این باره نیست، اما معتقد است که

۵۳. المغنی، ج ۷، ص ۲۰۵.

خویشان منتسب از طریق مادر، در فقه شیعه محل اختلاف هستند و رأی مشهور عدم ارث بردن آنان است.^{۵۴} علاوه بر این، در کنار آراء منقول از مذاهب اربعه، آراء دیگری هم به چشم می خورد. مثلاً سرخسی می گوید: برخی معتقدند زوج و زوجه سهمی از دیه نمی گیرند، زیرا دیه بعد از مرگ واجب می شود و برخلاف قرابت و خویشاوندی که قطع نمی شود، زوجیت با مرگ قطع می شود.^{۵۵} قول مبنی بر عدم توریث زوجین از دیه را حداد^{۵۶} به مالک و برخی^{۵۷} به مالک و شافعی منسوب کرده و اظهار داشته اند که آنان در قصاص و دیه حقی برای زوجین قائل نشده اند، با این استدلال که وراثت، جانشینی است و جانشینی بر اساس خویشاوندی ایجاد می شود، نه به طریق سببیت (ازدواج) و سببیت با مرگ منقطع می شود.^{۵۸} اما با توجه به اقوال مذکور در بحث دیدگاه مذاهب، انتساب این اقوال به مالک و شافعی صحیح به نظر نمی رسد.

ابن قطن، فقیه مالکی هم دیه را میراث مقتول دانسته و می گوید: دیه بر اساس کتاب خدا در میان زنان و مردان وارث تقسیم می شود و من در این باره مخالفی سراغ ندارم و مورد اجماع صحابه و تابعین و سایر فقهای مسلمان است، جز عده ای از ظاهریه که دیدگاه شاذی دارند و معتقدند دیه صرفاً به عصبه داده می شود و مستند آنان قول عمر است که بعدها وقتی ضحاک فرمان رسول خدا (ص) را برای وی بازگو کرد، عمر از آن قول رجوع کرد و بر مبنای روایت ضحاک عمل کرد و خلفا و علمای بعد از عمر هم به همین حکم داده اند و کسی با این رویه مخالفت نکرده است، جز عده ای که از مخالفت با روش مسلمین شرم و حیا نمی کنند و آنچه ظاهریه از علی بن ابی طالب نقل می کنند، صحیح نیست.^{۵۹} نمری نیز می گوید: علما اتفاق نظر دارند که دیه خطا مانند سایر اموال مقتول

۵۴. جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۴۶.

۵۵. المبسوط، سرخسی، ج ۳۰، ص ۴۹.

۵۶. المجوهرة النيرة، ج ۴، ص ۴۸۲.

۵۷. الهدایة شرح بدایة المتبندی، ج ۴، صص ۱۶۸-۱۶۷؛ تبیین الحقائق،

ج ۶، ص ۱۱۴.

۵۸. تبیین الحقائق، ج ۶، ص ۱۱۴.

۵۹. الإقناع فی مسائل الإجماع، ج ۲، ص ۲۸۲.

به ورثه- ذوی الفروض و عصبه- می‌رسد، اما گروهی از ظاهریه قول شاذی دارند. اما من وجهی برای دیدگاه آنان قائل نیستم.^{۶۰}

ابن منذر شافعی می‌گوید: از علی و حسن بصری و ابی سلمة بن عبدالرحمن نقل است که آنان از دیه به إخوه لأم ارث نمی‌دادند. نیز می‌گوید: ابو ثور اظهار داشته که دیه در شمار ترکه میت نیست، زیرا بعد از وفات وی برای ورثه‌اش واجب شده است، چه میت هیچ گاه در زمان حیات خود مالک دیه نبوده است، به‌سان قصاص که در زمان حیات شخص واجب نشده و بلکه برای ورثه و بعد از وفات میت واجب می‌شود. دیه نیز همین‌گونه است و وارثان بعد از وفات میت مالک آن می‌شوند و قضاء دین از چیزی واجب است که ملک میت باشد و او هیچ گاه مالک دیه نبوده است.^{۶۱} شیرازی نیز بعد از ذکر رأی شافعیه، نقل کرده که ابو ثور گفته است: دین مقتول و وصیت وی از دیه پرداخت و تنفیذ نمی‌شود، زیرا دیه بعد از مرگ واجب می‌شود.^{۶۲} ماوردی می‌گوید: در این زمینه فقط نقل قول شاذی از حسن بصری وجود دارد که وی گفته است: زوج و زوجه و اخوه لام از دیه ارث نمی‌برند.^{۶۳}

آثار عملی احتساب دیه در اموال مقتول

۱- بر اساس دیدگاه جمهور، اولویت تملک دیه با مقتول بوده و ورثه، تنها در صورت اخراج دیون و تنفیذ وصایای وی مجاز به تملیک آن خواهند بود و بر این اساس حق میت بر آن محفوظ بوده و به‌عنوان دارایی جدیدی در پرداخت دیون و تسویه بدهیهای مقتول قابلیت مصرف و کاربرد خواهد داشت و نتیجتاً بیشتر به رفع مشغولیت ذمه از مقتول کمک خواهد کرد.^{۶۴}

۲- با توجه به احتساب دیه در ماترک از جانب جمهور فقها، در تقسیم دیه میان ورثه، قوانین ارث حاکم بر آن

بوده و لذا هر کدام از ورثه بر اساس سهم الارث خود از آن سهم شده و از دخالت سلیقه‌ای و انحصار آن به یک فرد ممانعت به عمل خواهد آمد.^{۶۵}

۳- استقرار دیه برای ورثه اساساً به تلقی از مقتول و در مرتبه بعد از وی صورت گرفته و نتیجتاً با اولویت بخشی از آن در پرداخت دیون و طلبی که مقتول بر ذمه دارد، حقوق کسانی که به‌نحوی با مقتول در ارتباط بوده‌اند حفظ خواهد شد و تملیک مستقیم دیه به ورثه تنها در شرایط امکان‌پذیر خواهد بود که مثلاً مقتول مستغنی از دیه بوده و اموال دیگری به مقدار لازم جهت پرداخت و تسویه دیون در ماترک داشته باشد.^{۶۶} یا اینکه مقتول با جنایتی که بر خودش مرتکب شده و زمینه حرمان خود از دیه‌ای را که عاقله‌اش به ورثه پرداخت کرده‌اند، فراهم کرده باشد.^{۶۷}

۴- بر اساس نظر جمهور اهل سنت دیونی که بر ترکه میت تعلق گرفته باشد، هر چند که مؤجل بوده باشند تعجیل یافته و لازم خواهد بود تا فوراً ادا شوند.^{۶۸} نمونه بارز از دیونی که با فوت میت تعجیل می‌یابد مهر و صدق زن است که با فوت یکی از زوجین استقرار می‌یابد.^{۶۹} این بدان معنی است که با فوت زوجین، علقه نکاح مرتفع نشده و هم‌چنان مهریه بر ذمه میت قرار دارد و بر این اساس لازم خواهد بود تا نسبت به پرداخت آن از ماترک متوفی اقدام گردد و لذا در صورتی که دیه جزو ماترک باشد این قابلیت را خواهد داشت تا از آن پرداخت گردد. هم‌چنین خسارات وارده از جانب وی به دیگران، مثلاً اگر ضرری به کسی زده باشد و یا به تعبیری دیگر ارزش جنایتی را که در دوران حیاتش بر ذمه داشته و یا دیه‌ای را بر وی واجب شده باشد، لازم خواهد بود تا ورثه‌اش نسبت به پرداخت آن از ماترک وی اقدام کنند.^{۷۰}

۶۵. شرح منتهی الارادات، ج ۲، ص ۴۷۶؛ الانصاف، ج ۷،

صص ۱۹۷ و ۲۵۲؛ النهایة، ص ۲۷۷.

۶۶. البیان و التحصیل، ج ۱۵، صص ۵۰۷ و ۵۱۲.

۶۷. المغنی، ج ۹، ص ۴۹۶؛ المبدع، ج ۹، ص ۲۲۵.

۶۸. بدایه المجتهد، ج ۲، ص ۲۸۶.

۶۹. بدائع الصنائع، ج ۲، ص ۲۹۴؛ روضه الطالبین، ج ۷، ص ۲۶۳؛

کشاف القناع، ج ۵، ص ۱۵۰.

۷۰. بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۲۲۶؛ رد المحتار، ج ۴، ص ۳۰۹؛ التاج و

الإکلیل، ج ۲، ص ۳۱۰؛ کشاف القناع، ج ۴، ص ۴۰۳؛ الأم، ج ۴، ص ۱۹.

۶۰. الاستذکار، ج ۱، ص ۵۰۷۹.

۶۱. الإشراف علی مذاهب العلماء، ج ۴، ص ۳۶۴.

۶۲. المهذب فی فقه الإمام الشافعی، ج ۲، ص ۱۸۳.

۶۳. الحاوی الکبیر، ج ۱۲، ص ۹۹.

۶۴. الوصایا و الموارث، ص ۲۱۸؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۲۹۲؛

المجموع، ج ۱۶، ص ۵۳.





نتیجه‌گیری

۱. نظر جمهور فقهای مذاهب خمسسه، یعنی قول جمهور فقهای شیعه، احناف، مالکیه، جمهور شافعیه و یکی رأی از احمد، این است که دیه در شمار ماترک بوده و دیون و وصایای احتمالی مقتول، آن‌چنان‌که از سایر اموال وی قابل استیفاست، از دیه نیز قابل پرداخت و تنفیذ است و حتی در روایت ابوبصیر اظهار شده که مقتول مستحق‌تر به دیه از وارثان است.

۲. در مقابل رأی جمهور، چند قول قابل رؤیت است: الف) رأی دوم احمد و قول ابو‌ثور شافعی بر این است که دیه در شمار ماترک نبوده و مستقیم به تملیک ورثه درمی‌آید؛ ب) دیه در شمار ماترک است، اما زوجین به دلیل انقطاع زوجیت با مرگ، در شمار وراثت نبوده و از دیه به آنان سهم الارث داده نمی‌شود؛ ج) برخی علاوه بر زوجین، إخوه لأم را در شمار وراثت نیاورده‌اند؛ د) عده‌ای دیگر فقط إخوه لأم را از ارث دیه محروم کرده‌اند. از میان این چهار قول، فقط رأی اول، مخالف نظر جمهور مذاهب بوده و دیه را ارث مقتول ندانسته است، زیرا سه قول بعدی، دیه را ارث مقتول دانسته‌اند، هر چند برخی را از شمار وراثت خارج کرده‌اند.

۳. ابن‌قطان مالکی در خصوص دیدگاه جمهور ادعای اجماع کرده است. هم‌چنین برخی چون شافعی ماترک‌بودن دیه را مورد اتفاق دانسته‌اند. این ادعا با توجه به مخالفت منقول از برخی ظاهریه و ابو‌ثور شافعی، محل تأمل می‌تواند باشد. البته شاید به این دلیل باشد که برخی از علما مخالفت ظاهریه را غیرمعتنابه دانسته و معتقدند خلاف ظاهریه نقض اجماع نیست و با وجود مخالفت آنان، اجماع منعقد می‌شود. از این افراد می‌توان به قاضی ابوبکر باقلانی، استاد ابواسحاق اسفراینی، جصاص، امام‌الحرمین و غزالی اشاره کرد. استدلال این افراد این است که ظاهریه چون منکر قیاس هستند، لذا به طرق اجتهاد آگاهی ندارند و متمسک به ظواهر هستند^{۷۱} و نیز می‌تواند به این دلیل باشد که این مخالفتها بعد از این

قائلان به توافق و اجماع بروز یافته باشد.

۴. نووی ضمن بازگومودن دیدگاه شافعیان و ابو‌ثور، در تبیین مبنای اختلاف رخ داده در این موضوع می‌گوید: اقتضاء مذهب، ابتنای این اختلاف بر این موضوع است که دیه چه زمانی واجب می‌شود؟ اگر بگوییم دیه در آخرین جزء از اجزاء حیات مقتول واجب می‌شود، در این صورت دین مقتول و وصایای وی از آن پرداخت و تنفیذ می‌گردد. اما اگر بگوییم بعد از مرگ وی واجب می‌شود، دین و وصایای وی از آن پرداخت و تنفیذ نمی‌شود- و این تنها نتیجه قائل شدن به این دیدگاه است- نووی می‌گوید: شاید وی این دیدگاه دوم را اصح دانسته است^{۷۲}. فقهای شیعه نیز به چنین مبنایی تصریح دارند، چه صاحب جواهر می‌گوید: دیه در آخرین جزء از حیات مقتول به میت منتقل می‌شود، گرچه در قتل عمد باشد. لازم به ذکر است که علمای شیعه در مورد قتل عمد و نوع مجازات اصلی آن که فصاص یا دیه است یا تفصیل دیگری وجود دارد، اختلاف دارند^{۷۳}.

۵. بیشتر مستندات مذکور از جانب جمهور، از ادله نقلی است و همه به نوعی بر این روایات اتفاق نظر دارند، خصوصاً ماجرای قضاوت عمر بن خطاب و روایت ضحاک که همه آن را پذیرفته و در منابع خود ذکر کرده‌اند. اما گروه دوم در مجموع یک دلیل عقلی دارند و آن عدم اهلیت شخص مقتول در تملک دیه است، زیرا صرفاً اموالی از میت به ارث برده می‌شود که مالکیت میت قبلاً بر آنها ثابت شده باشد. اما باید گفت چنین استدلال در برابر روایت کثیر جمهور قابل دفاع نیست و چنان‌که می‌دانیم، حجیت ادله عقلی در نبود ادله نقلی است. نیز برخی دیگر از مخالفین، در کل ارث‌بودن دیه را پذیرفته‌اند، هرچند زوجین و إخوه لأم را مستثنی کرده‌اند. لذا با توجه به کثرت و قوت ادله جمهور، ترجیح این پژوهش، دیدگاه جمهور است، زیرا گرچه مقتول در زمان حیات خود مالکیتی بر دیه نداشته است، اما دیه در نتیجه سلب حیات از وی حاصل شده و به نوعی از طریق مقتول این

۷۲. المجموع، ج ۱۸، ص ۴۴۰.

۷۳. رک: جواهر الکلام، ج ۲۵، ص ۲۴۴.

۷۱. البحر المحیط، ج ۴، صص ۴۷۲-۴۷۱.

مال به دست آمده است و ترجیح وراثت جهت استفاده و بهره بردن از دیه و عدم مستحق دانستن متوفا جهت پرداخت

دیون و وصایایش از دیه خودش، بلا مرجح به نظر می آید.

کتابنامه

- إرشاد الأذهان إلى أحكام الأيمان، حسن بن يوسف حلي، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.
- الاستدكار، يوسف بن عبدالله نغری، دمشق، دارالوعی، ۱۹۹۳م.
- الإشراف على مذاهب العلماء، محمد بن ابراهيم ابن منذر، امارات، مكتبة مكة الثقافية، ۲۰۰۴م.
- الاصل، محمد بن حسن شيباني، بيروت، دار ابن حزم، ۲۰۱۲م.
- الإقناع في فقه الامام احمد بن حنبل، موسى بن احمد حجاوي، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- الإقناع في مسائل الإجماع، علی بن محمد ابن قطان، قاهره، الفاروق الحديثة، ۲۰۰۴م.
- الأم، محمد بن ادريس شافعي، بيروت، دارالمعرفة، ۱۳۹۳ق.
- الانصاف في معرفة الراجح من الخلاف، علی بن سليمان مرداوي، بيروت، داراحياء التراث العربي، ۱۴۱۹ق.
- الآثار، يعقوب بن ابراهيم ابويوسف، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۳۵۵ق.
- البحر الرائق شرح كنز الدقائق، زين الدين بن ابراهيم ابن نجيم مصري، بيروت، دارالمعرفة، بی تا.
- البحر المحيط في اصول الفقه، محمد بن عبدالله زركشي، كويت، وزارة الاوقاف والشؤون الإسلامية، ۱۹۹۲م.
- بحر المذهب في فروع المذهب الشافعي، عبدالواحد بن اسماعيل روياني، بيروت، دارالكتب العلمية، ۲۰۰۹م.
- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، ابوبكر بن مسعود كاساني، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۹۸۲م.
- بدايه المجتهد و نهايه المقتصد، محمد بن احمد ابن رشد، قاهره، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، ۱۳۹۵ق.
- بلغة الفقيه، سيد محمد آل بحرالعلوم، تهران، مكتبة الصادق، ۱۴۰۳ق.
- البيان و التحصيل، محمد بن احمد ابن رشد، بيروت، دارالغرب الإسلامي، ۱۴۰۸ق.
- التاج و الإكليل لمختصر خليل، محمد بن يوسف عبدري قرناطي، بيروت، دارالفكر، ۱۳۹۸ق.
- تبیین الحقائق شرح كنز الدقائق، عثمان بن علی زيلعي، بولاق، المطبعة الكبرى الأميرية، ۱۳۱۳ق.
- تحرير الوسيلة، سيد روح الله خميني، نجف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۰ق.
- التعريفات، علی بن محمد جرجاني، بيروت، دارالكتاب العربي، ۱۴۰۵ق.
- التوضيح في شرح المختصر الفرعي، خليل بن اسحاق جندی، قاهره، مركز نجيبويه للمخطوطات و خدمة التراث، ۲۰۰۸م.
- جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، محمدحسن نجفي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ۱۳۶۸ش.
- الجوهرة النيرة على مختصر القدوري، ابوبكر بن علی حداد زبيدي، پاکستان، مكتبة الحقانية، بی تا.
- الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي، علی بن محمد ماوردي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۹۹۴م.
- الخلاف، محمد بن حسن طوسي، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۴ق.
- رد المحتار على الدر المختار، محمدامين بن عمر ابن عابدين، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۲ق.
- روضه الطالبين و عمدہ المفتين، يحيى بن شرف نووي، بيروت، المكتبة الإسلامية، ۱۴۰۵ق.
- شرائع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن حسن محقق حلي، تهران، استقلال، ۱۴۰۹ق.
- شرح مختصر الطحاوي، احمد بن علی جصاص، بيروت، دارالبشائر الإسلامية، ۲۰۱۰م.
- شرح منتهى الارادات، منصور بن يونس بهوتي، بيروت،





- عالم الكتب، ۱۹۹۶م.
- الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، اسماعيل بن حماد جوهرى، بيروت، دارالعلم للملایين، ۱۴۰۷ق.
- الفروق، احمد بن ادريس قرافي، بيروت، عالم الكتب، بی تا.
- فقه الرضا، محمد بن على بن ابن بابويه، مشهد، المؤتمر العالمی للإمام الرضا(ع)، ۱۴۰۶ق.
- القاموس المحيط، محمد بن يعقوب فيروزآبادی، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۲۹ق.
- كشاف القناع عن متن الاقناع، منصور بن يونس بهوتی، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۲ق.
- كفاية الطالب الربانى لرسالة ابن ابى زيد القيروانى، على بن خلف منوفى مالکى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۲ق.
- المبدع شرح المقنع، ابراهيم بن محمد ابن مفلح، رياض، دار عالم الكتب، ۲۰۰۳م.
- المبسوط، محمد بن احمد سرخسى، بيروت، دارالمعرفة، ۱۹۹۳م.
- المبسوط، محمد بن حسن طوسى، تهران، المكتبة المرتضوية، بی تا.
- المجموع شرح المهذب، يحيى بن شرف نووى، جدة، مكتبة الإرشاد، بی تا.
- المختصر النافع، جعفر بن حسن محقق حلى، تهران، مؤسسة البعثة، ۱۴۱۰ق.
- المصباح المنير، احمد بن محمد فيومى، بيروت، المكتبة العلمية، بی تا.
- المعونة على مذهب عالم المدينة، عبد الوهاب بن على قاضى عبد الوهاب، مكة، مكتبة نزار مصطفى الباز، بی تا.
- معنى المحتاج الى معرفه معانى الفاظ المنهاج، محمد بن احمد خطيب شربيني، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۵ق.
- المغنى، عبدالله بن احمد ابن قدامه، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۵ق.
- المنفعة، محمد بن محمد مفيد، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۱۰ق.
- الموطن، مالك بن انس، دمشق، دارالقلم، ۱۹۹۱م.
- المهذب فى فقه الإمام الشافعى، ابراهيم بن على بن شيرازى، دمشق، دارالقلم، ۱۹۹۲م.
- المهذب، عبدالعزيز بن نحرير ابن براج، قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۰۶ق.
- النهاية، محمد بن حسن طوسى، قم، قدس محمدى، بی تا.
- الوصايا و الوارث، مرتضى بن محمد امين انصارى، قم، كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، ۱۴۱۵ق.
- الهداية شرح بداية المبتدى، على بن ابى بكر مرغينانى، بيروت، المكتبة الإسلامية، بی تا.